

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸

کتابخانه و موزه و مرکز اسناد مجلس
اسلامی
۱۰۴۲۲
۱۳۱۰۱

۱۰۹۲۲

کتابخانه شورای ملی

کتاب دیوان لغت‌فصاحت
مؤلف لغت‌فصاحت را محمد الحسنی

موضوع
شماره قفسه
۱۴۰۹۲



شماره ثبت کتاب

۸۷۴۷۱

خطی «فهرست شده»
۱۴۰۹۲

بازرسی شد
۶-۳۲

بازدید شد
۱۳۸۵

شهر؛ و کشور یا سیکه نعمت نام میرد و نعمت دیار و لبران آنجا یاد افتد
 و با طبع لطیف و شاعرانه ضمن حکایات دلپذیر و شیرین توصیف زیبات
 آنها پرده حقیقت و مبالغه است داد سخن داده است
 بمسئله عشق آبا و اجداد بخارا، سمرقند، مصر
 اسکندریه، اسلامبول، قفقاز

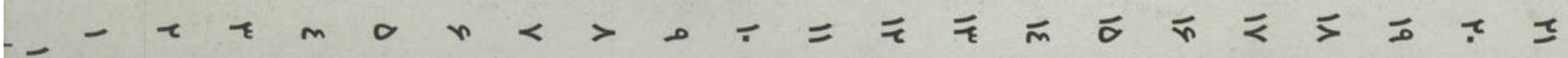
توضیح. امروز فراغتی و مجال یافتیم ساعتی با این بهترین دوستان
 و به آزارترین یاران مونسان به هم و سرگرم بودیم اشعار نعمت را برتر و بالاتر از آنچه
 میسپنداشتم یا قسم ولادت یافتن همچو کوهی از زنده خوردند گردیدیم چه از حیث لفظ و زیادت
 انجام و روانی و سلاست و از جهت معنی بسیار بلند و عارفانه و تیره استعاره و گوای
 دیوان حاضر نعمت را میتوان در عدد بهترین گویندگان و ادیبان عصر قاجاریه بشمار آورد
 امید است بتوانم بر ترجمه حال و شرح زنده گان و دیگر آثار این شاعر و نویسنده ممتاز
 دسترسی یافته و همچو اختر فروزنده را که در آسمان ادبیات ایران متولد و گمنام و در
 محاق تاریکی و اهبام پوشیده مانده بود معروض دیدم و شمنان ادب بر زده قرار دادم
 بهمان نظری که منسخ و شماره شناسی کوکبی را در عرصه آسمان و فضای کیهان کشف می
 وقت مسافانه شخصی که دیوان را با تقدیم دستة جرجی و نام (میرزا یحیی) معرفی می کردند تا آنقدر
 از آن راه بتوان بجای رسید

نسخه منقح نفیسه دیوان نعمت بخفا خود شاعر با عکس

محمود الحسینی القاضی شیرازی تخلص به نعمت شرح حالش در تذکره سخنرانان فارس
 و شاعریه آمد از خانه انهای ایل و سادات فارس بوده. در اوایل قرن ۱۴ میر نسبت به تاریخ
 صحیح نوشتن را هیچکدام متعوض نشده اند و مسلم در نیمه اول این قرن است. چه نسخه حاضر
 در ربيع الاول ۱۳۲۷ نگاشته. اشاری هم در بجز تاریخ وفات و واقعات معاصرین خود غم
 بنام بدایع التواریخ و غیره دارد ولی دیوان اشعاری از نعمت ذکر نگردیده و سراغ نداد
 نعمت مسافرتهای بسیار در گورای دور و نزدیک کرده که شرح باره آن از آنها را با شری
 شیوا و ادیبانه آورده و قریب شش شعر از نعمت هم بسیار با انگیزت. اجزای دیوان

۱- منثورات در شرح مسافرتها	۳۱ حکایت	۲۳ تا ۲۴
۲- منثورات شمع و پروانه	۲ منظومه	۳۳ تا ۳۴
۳- غزلیات مردف مجرد و تنجی	۶۳ غزل	۱۶۳ تا ۱۶۴
۴- قطعات	۵ قطعه	۱۶۶ تا ۱۶۷
۵- رباعیات مردف	۲۰	۱۷۶ تا ۱۷۷

بجز قسمت منثورات که بطور شش متفاوت و بشمار نیامد. ابیات اشعار عوام است



نعمت در غزل رائیه صفحه ۸۳ کاری برین وجایب کرده بانغینتی که
نام همه عاشقان معروف و مشوقه نامی آمانرا آورده است در ۱۳ بیت به شرح:
خرد و شکر - فرهاد و شیرین - یوسف و زلیخا - محمود و ایاز
مجنون و لیلی - دعد و رباب - دایق و عذرا - ویس و رامین
سعد و سلیمی - سلمان و ابیار - بلبل و گل - شمع و پروانه
حر و خورشید

در اسم که در صفحه ۱۷۶ دیده شود بخفا سلسله زیبا باشد
عبد کراچی محمود الحسینی از نعمت است

خدمت بابت تبرک و محبت که میرزا حسین خان

دام مجسمه عالی این که کجی محض الی در تقدیم شد

غرض تقشیر است که با بزرگی که پسران منم بقا

(مهره الهی)



بسم الله الرحمن الرحيم

(بیت)

در آرزوی (دگرگ) و خمر برود نفس چاره شیرفت

در سینه با آنکه آفر حکم کرده شیرت خوانده و نه بدست

در حقیقت با هر چشم شران را خواب غلامش بیدار

نیز در کله نفس و غیبت کم زبانه بشد که در کله

نفس رفت رقیقه در نفس شران تو وقت را است

صفت لقا ب در بوح اسب

در خانه (گوز) و خمر ^(بیت) و خمر و خمر که زلف آنست

حجر را در پیش آن کرده بود بلکه خمر را بر سر آن نوده

لعل بر پیش آنست و اگر خون است و در دهانش

روشن باز در مردار گشته چشمش نام است و خنجر

بار پیش بسته خواند

(بیت)

بردی باغ و خمر بر سر است هر چه که از کس سینه چشم در کفند

دور و چشم بر سر ز نو خند که در سر و کمر آفرودند روی

لافت برابری که گویانند

(بیت)

در دلال گیس در میان زنده خرم خرم و خرم و خرم و خرم

که بجز خرم خرم در بنام نیست

(بیت)

در سمور در درکت در خرم خرم و خرم و خرم و خرم

که بگش بگش ز آب خرم خرم در گش گش تو

زده گش زده گش

(بیت)

نادر در عرض ماه تخت ساز و خرم خرم و خرم و خرم و خرم

سپه آوازند در میان لوت و گش و گش در نادر و خرم و خرم

(بیت)

در نادر و خرم و خرم و خرم و خرم و خرم و خرم و خرم

که نادر و خرم و خرم و خرم و خرم و خرم و خرم و خرم

خفا بر این

(بیت)

در میدان گرد و گان بز و خرم و خرم و خرم و خرم و خرم

تا سیکر و گان لوت و گش و گش و گش و گش و گش

(بیت)

در دسیرک خرم خرم و خرم و خرم و خرم و خرم و خرم و خرم

در برده شمره روز شنبه اندر شکسته کباب کباب زده ای

بپایز نشسته بجز

(عشق آبله)

استقام در ده عشق آبله و خمر زرد سر دیدم که جیره اش

شرم آفتاب به در صوره اش غمزه کسرت کسرت به سوزم شد

که بفرست ز عشق آبله که کرد

عشق آبله

بر در خمر که در استم در در خمر میور و کان میفرود نیز از کده بجز

که بجز غمزه کسرت ز خمر در اندان را با پست کرده بجز

بجز

در برده شمره روز شنبه اندر شکسته کباب کباب زده ای

در آفتاب زرد سر دیدم که جیره اش

(عشق آبله)

در آفتاب که با غمزه صفا بجز جمر زرد سر دیدم که جیره اش

بجز در باغ جان ز کسرت نهالان بجز در باغ دل بجز غزالان

بجز چون شاخ کسرت بینه دست تا شاخ خواب و بجان است

در آن بیان در خمر سر در خمر سینه بجز غمزه که در دل اندر در خمر

در خمر زنده در خمر بجز در خمر و در خمر سینه بجز

از شب بچران

(بخارا)

در دست یونان که هر روز در خرمی بر تاخت آید

بر سر خوشی ز جام ارمغان همه جویا عیش و کامران

همه بر تخت خویله آید در آن در آسکیم خویله شهر باران

خامه سه و خرم بر سر که در در این شهرم با پنج شب به

و قدر بچینش لکنش بر کشته

(بمقصد)

در دست یونان بعضی از خرمان در دست نیست کرده

در خرمی با شوی تمام باقی است ازین خوشی که بچند

همه آنکه ز طرد روزی باشد همه زده است تا در آستان

همه از آب سر زده خرم خدایین و کس در آستان

همه بنده باد و بار یکسان همه بر رخ غیب زارستان

(بمقصد)

در آنکه از عشق آید همه فریبده در آن با خرمی

همه منزل شدم که ز خرم لکنش یک صبح صبح

دیگر در لب بندگی فرزند بریزد از اسیر

در بیان منزل گفت و بنشین شد که مادر در هر سو

دو خیمه زدند که در کج در دو کمر و خازنم و کج خیمه

شب اول آن دختر رویش باده رخ درخت در به زن

در سیرت بی ندوای برآید شد مسرا به

کمر تاراج رفت خار به کج بود بشد در مار به زن

(بمیشد)

چنان رخ زن در خمر عیب بر جان و رخ آینه بفر که حلقه کفر

شم از خوشن سخن و با در به و با تو لب روح از پیشان

در

وقت جانها خسته

(بمیشد)

زمان ترحمت منو آید در آن شب لعل و خمر بر شری

همه بشدیم که نبرد رنگ شیر در فرخ حال بندیش به

خوش است که با کلام خوش به در در دل و دوش ز خمر لعل که

باید آید ستودن خلد و در بند زیندن سر بر آید

یکاره حجاب کبر نسا در نقاب از چهره بر زخمت بر هم

بلندیم در بوی لاله لاله بود که منع گویند خسته خاک آفر لاله

برادرش خدیجه را در کلویش زدن فرزند خداید بگله

زادنی شد حکم خود است زرده خوردند نشسته خود است

بنا شد خوار خیزد کز دست پادشاهش خوار بود هر که کرد

دیگر با کار برادر با غیرت بی بی با خوارترین در داد و کار کرد

باید خوار و خرد کرد زین نهاد

(در راه بنفشه)

در آستان و خمر سحر در میان جمیعت نشسته به که در پادشاه

نگهدارم و عاقبتان به در پادشاهش لاغر از درون شسته جان

بدرام بودی بر کمر زارش ز عرق شبنم شربت

(مصر)

در سحر (منتهر عیاش) در محراب نماند ز خودم و خمر صبر کرد

ز درید استماله دستان سگ که زنده کرد کوشش دست خور را

زینت بسته به محراب آید شطرنج خانه زینت بسته

طرفت که محراب نغمه ملکه

(مصر)

در آستان خد خمر سحر در میان جمیعت نشسته به که در پادشاه

در آستان پادشاه خمر سحر در میان جمیعت نشسته به که در پادشاه

شد دل رجان کیم صفت سبزه خواه طاق کیم در خواجه خفت

تا که بند را بخت دار طاق آید

(مصرع)

در مکتب (کتابخانه) در دهان شیرین و شیرین که شیرین شد با دلم چشم

سبزه در غم صبر مخصوص که آرزای که قد بشیرین بنات بود

دشمن و دشمن نند کتر ای که شیرین از دست شیرین

و کما شیرین تر از جان شیرین است شب در روز

شیرین زیاده بید آن دهان صبح شدند نهم است که

هر که شیرین فرزند شیرین بود بر بخت

(مصرع)

در مکتب سزاوار در دفر صبر و صبر که شیرین باشد دل شاد بود

و طمان آرزویش جان شاد

(مصرع)

در قوه خانه تهنیه (الف صنف) دفر (فیروز) نام

از لای شام نه با صبر سید که در دل آرزویش صبح قد بود

دشمن و دشمن نند کتر ای که شیرین از دست شیرین

(مصرع)

در کبر صبر و صبر صبر صبر صبر صبر صبر صبر صبر صبر صبر صبر

ریش، رنگ تیر زرد پوشش

(معاذیر)

در اجار و دم، بهر روم، که قریب شش نماد بر کینه کرده

خط ریش زرد پسته

(معاذیر)

در سیرک، بهت و خرد لغز زیک بصره

در لغز زانها که چشم جایشان زود مردم را سیاه کرده

و حال زیدش مال ظل ربه

(معاذیر)

در سیرک، خمر پوشش که خرد و رخ زادت بود بر سینه مولدش

رودت و خفت با دوه سکر وید

(معاذیر)

در تیر کش کرده، و خمر عیسوی زرد لیمو زردان، به

که در خ ریش حکوم دار فاشش چه نویسم آردانه به

بستان خول زرد سره بوستان زینهار از چشم دار ریش

زبان از ریش زردش داد از لغز ریش خندان از زنده کردش

بهر عطرش ز لیمو کلوتر طرد کند، خنک است به

و حال به بیان از قفس و آواز زود و بصره شسته که ریش به

و قمر که در پس دیده کردن که بوده صد جیب نظران سدید

در میان رقص از طرف دست به نینز در پیش سر خشنند

بر پشت بر سر دایم که از نینز ز باجه

(همه ببول)

در (تارکش کرد) نیز سر بر سینه اول از اهر در در به سویی

فرزشت که خطاری پیش هم منع بر نه نوبت ده

در زلفش است خطاطان در دم نینز

(همه ببول)

در تکه یک افیل در خانه خورشید در خارج در صحرای سیر

اینها

برینا پیش خن مسر سوزند که بسوزن شکان خند در بیان

عاشقان میگردند در پشت کوف بند درون شکان میمانند بر سر که

رسم کن نینز در نینز جامه بجه که پیشان خن بجه

(همه ببول)

در تکان بر اندازد در نینز کوف در دست است باجه

که طره غنیر شمش در لایزه غنیره مارک شمش در لوز

(همه ببول)

در تکه (همه ببول) در قبرستان در نینز در نینز

که رخ گلشن ماه در بنده که در لب جان سخنش زده از نینز

در مذهب افغان در شهر خراسان ^(مهدبول) منور است که گفته اند به اهل خود

دگر برب درم که در توش جان اصف بود و کجاست آن نیتیم

در سن برانی که از زبونش می گویند

(مهدبول)

در برافغانه در سر بر از صفا جنابان نظام در شهر است دوم

که بزرگ چشمش خورشید بود و خانه در در شهرش بر افغان

خبر از کاشان در شهرش جان بگرفت و کند لغزش در بدن دل معال

(تغییس)

در مذهب افغان در شهر خراسان در شهر است که شهرش است

جمله شهر است در آن کفان در شهرش است که شهرش است

شود نظار یک در شهرش است که شهرش است

(تغییس)

در سدان شهر (نوزده) تخت شایسته در شهرش است

در شهر است که با همه در شهرش است که شهرش است

در شهر است که با همه در شهرش است که شهرش است

سند در شهرش است که شهرش است که شهرش است

کتابه جوهر در شهرش است

~~مملکت~~
مملکت و مملکت
مملکت و مملکت

مملکت و مملکت
مملکت و مملکت

مملکت و مملکت
مملکت و مملکت

مملکت و مملکت
مملکت و مملکت

مملکت و مملکت
مملکت و مملکت

مملکت و مملکت
مملکت و مملکت

مملکت و مملکت
مملکت و مملکت

مملکت و مملکت
مملکت و مملکت

مجموعه حسن و زکوٰه که در آنست
میدان این در دست چایم

زود که در دست چایم
بمجال این در دست چایم

بگشایم که از در داد
اگر در دست چایم

و آنرا که در دست چایم
زاده عیسی که در دست چایم

مجموعه حسن و زکوٰه که در آنست
میدان این در دست چایم

زود که در دست چایم
بمجال این در دست چایم

بگشایم که از در داد
اگر در دست چایم

و آنرا که در دست چایم
زاده عیسی که در دست چایم

در این کتاب
بسیار از کتب و حدود

چونیم که اصل در این
نسخه در آن نسخه و در این

بسیار است که در این
نسخه بعد از این نسخه

بر آنکه در این نسخه
در این نسخه و حدود

بسیار از کتب و حدود
در این نسخه و حدود

بسیار از کتب و حدود
در این نسخه و حدود

بسیار از کتب و حدود
در این نسخه و حدود

بسیار از کتب و حدود
در این نسخه و حدود

در بیان کرد و کردار
سفر کوه خارا

همین کوه را
غربت اندر صیقل

باید در این سفر
تجربین کرد و این سفر

کوه آمله ملل کردار
سفر کوه ام از کوه

از طرفت و هم در این
صدقه از خرم دره

است از طرفت و در این
سفر خرم دره و علم

دست قدرت است این کوه
از این کوه سواران کوه

است هم از کوه اهل
کوه دل است و هم در کوه

از دستم غم نخور
درد نام سرا که بخت از دستم

درد و غم ز غم غم
بخت کویا بخت نام

فرماندهایم از دور
خاطرش در دل از دور

وزن قلم که در دور
این بخت است از دست دور

در دستم از دستم از دور
بخت کویا بخت نام

آفتاب عالم در دور
بخت کویا بخت نام

فرماندهایم از دور
خاطرش در دل از دور

وزن قلم که در دور
این بخت است از دست دور

نوروزی که در این روز
سازند و در این روز

نوروزی که در این روز
سازند و در این روز

نوروزی که در این روز
سازند و در این روز

نوروزی که در این روز
سازند و در این روز

نوروزی که در این روز
سازند و در این روز

نوروزی که در این روز
سازند و در این روز

نوروزی که در این روز
سازند و در این روز

نوروزی که در این روز
سازند و در این روز

بصیرت و کمال و کمال
شد تا برسد بسبب خداوند

بدان کمال که از زنده خداوند
که در هیچ کس از او نیست

هر چه بخواهد از دست او آید
تواند که صلاح هر دو داشته باشد

بسیار بود که از هر دو کمال آید
که در هیچ کس از او نیست

بصیرت و کمال و کمال
شد تا برسد بسبب خداوند

بصیرت و کمال و کمال
شد تا برسد بسبب خداوند

بصیرت و کمال و کمال
شد تا برسد بسبب خداوند

بصیرت و کمال و کمال
شد تا برسد بسبب خداوند

زبان در کتب مستقیم و غیر مستقیم
نور است بسبب مستقیم و غیر مستقیم

در کتب مستقیم و غیر مستقیم
در کتب مستقیم و غیر مستقیم

در کتب مستقیم و غیر مستقیم
در کتب مستقیم و غیر مستقیم

در کتب مستقیم و غیر مستقیم
در کتب مستقیم و غیر مستقیم

زبان در کتب مستقیم و غیر مستقیم
نور است بسبب مستقیم و غیر مستقیم

در کتب مستقیم و غیر مستقیم
در کتب مستقیم و غیر مستقیم

در کتب مستقیم و غیر مستقیم
در کتب مستقیم و غیر مستقیم

در کتب مستقیم و غیر مستقیم
در کتب مستقیم و غیر مستقیم

درد زل جان کرد
شکوه کشته شد

دینار از کس کس
بیدار شد

بزم کس کس
باشند کس کس

جان داد کس کس
از دست کس کس

کس از کس کس
درد زل جان کرد

از دست کس کس
جان کس کس

کس از کس کس
است کس کس

بازده کس کس
جان کس کس

عقل

آنچه که در این کتاب مذکور است
بر مکتب رضا کتب است

و این کتاب در مکتب رضا کتب
فقط در این مکتب است

این کتاب در مکتب رضا کتب
فقط در این مکتب است

این کتاب در مکتب رضا کتب
فقط در این مکتب است

مکتب رضا کتب
فقط در این مکتب است

در این کتاب در مکتب رضا کتب
فقط در این مکتب است

این کتاب در مکتب رضا کتب
فقط در این مکتب است

این کتاب در مکتب رضا کتب
فقط در این مکتب است

این کتاب در مکتب رضا کتب
فقط در این مکتب است

بجای زخم زنی
زلف با نوبه بیرون

بدری که فراتر از زانو
فمنیت کون فراتر از زانو

بمیزان شمع که زانو
بمیزان شمع که زانو

اگر بدو جانست در سواد علم
تا که برین سواد علم

زلف در عهد دل درین فرخ
که موهن جانستش در عهد

بمیزان زنی که در عهد
بمیزان زنی که در عهد

بمیزان زنی که در عهد
بمیزان زنی که در عهد

تا که با او سواد آن است
تا که با او سواد آن است

شیخ خودت از ما فرمودی که
فکره ما بس با خودت در آن باشد

زود بودی و فانی که در آن
زود بودی و فانی که در آن

آن تا زود بودی و فانی که
زود بودی و فانی که در آن

فانی که در آن زود بودی و
زود بودی و فانی که در آن

در آن سستی که در آن
در آن سستی که در آن

با ده که در آن سستی که
با ده که در آن سستی که

زود بودی و فانی که در آن
زود بودی و فانی که در آن

در آن فوری که در آن
در آن فوری که در آن

بیشتر از غیر است
از کلام هم که در کتاب است

درین حال که فریب طایر اندرین است
نه در این نرم و در این است

کلیع البلیغ محمد مجال بر او است
درین حال که شرف و عدل هم در است

تلف و بعضی که در کلام است
فایع و فساد است نه در کلام است

مهدی را بطول در کتاب است
تسبیح و تسبیح است اندرین است

عجب است که در کتاب است
که در کتاب است که در کتاب است

درین کتاب که در کتاب است
ضمیمه که در کتاب است

تسبیح و تسبیح است
در کلام است که در کتاب است

در کتب کتب کتب کتب
از کتب کتب کتب کتب

کتاب کتب کتب کتب کتب
کتاب کتب کتب کتب کتب

کتاب کتب کتب کتب کتب
کتاب کتب کتب کتب کتب

کتاب کتب کتب کتب کتب
کتاب کتب کتب کتب کتب

کتاب کتب کتب کتب کتب
کتاب کتب کتب کتب کتب

کتاب کتب کتب کتب کتب
کتاب کتب کتب کتب کتب

کتاب کتب کتب کتب کتب
کتاب کتب کتب کتب کتب

کتاب کتب کتب کتب کتب
کتاب کتب کتب کتب کتب

تقصیر کن که منصفند ما
داشته اند غیبی که در کتب
نماند

که در کتب عام و غیبی را دادند
بجست همه بود غیبی که در کتب
نماند

علم غیبی که در کتب
نماند که در کتب
نماند

بهر عام اندر کتب
نماند که در کتب
نماند

بیشتر از همه دل طبع و لاری
مدرسه است که در کتب
نماند

بجای غیبی که در کتب
نماند که در کتب
نماند

بهر همه بود غیبی که در کتب
نماند که در کتب
نماند

بهر همه بود غیبی که در کتب
نماند که در کتب
نماند

برای زنده نگه داشتن
نفس و جان در این عالم

برای کلام در زمین از آن
ز راهی غیر از راهی که از آن

آزاد نگردد و حال کسی
در مع کس که گشته است از آن

تا که در هر صورت
از دست داد و با هم چون از میان آن

بر جان بدیدیم که خود را
بگفت ز تو همه میزدند و جان از آن

که آن ملک از تو شکر می گفت
چون که از تو در همه روز است از آن

مع دل از در سخن رسیده شد
تا در سخن طعمه آن سخن از آن

تا آن وقت نظر است زنده
پس با تو در هر روز از آن

محمد بن علی بن ابی طالب
از ائمه اهل بیت است

در روز چهارشنبه
بمکان خود فرستادند

بانی و مؤسس
دارالاسلام است

دینار ازین است
و بنام او است

بجوهر است و در روز چهارشنبه
ازین است و در روز چهارشنبه

بمکان است و در روز چهارشنبه
از ائمه اهل بیت است

بمکان است و در روز چهارشنبه
از ائمه اهل بیت است

بمکان است و در روز چهارشنبه
از ائمه اهل بیت است

سخ بند تر که به کبریا
معاذت کبریا در آن کعبه راج

از صله و اوست که در آن کعبه
فقدت کبریا در آن کعبه راج

که کعبه راج کعبه کبریا
فقدت کعبه کبریا در آن کعبه

از صله و اوست که در آن کعبه
فقدت کعبه کبریا در آن کعبه

از صله و اوست که در آن کعبه
فقدت کعبه کبریا در آن کعبه

که کعبه راج کعبه کبریا
فقدت کعبه کبریا در آن کعبه

از صله و اوست که در آن کعبه
فقدت کعبه کبریا در آن کعبه

که کعبه راج کعبه کبریا
فقدت کعبه کبریا در آن کعبه

فتح خداوند است که در پیش آمد
از کبریا در سینه است که در سینه است

در کشته مغرب که رفتند به صبر
لا حول الا بالله العلیم

ناب و ناله در زمان جوانی
خود رفت از آن بر ناله

از همه استخوان بجان در بر
این سودم گرفت بدست

بسیار است که در کمال است
ز اندر نفس من در کمال است

کای است که از روزگار است
بهرشش و آن در پیش است

عادل را به غیر از این است
عاقبت را سر ز غیر از این است

است صبر که در است نایب است
و آن خوب است هم از این است

فان كان من ميسر
لنقا رتبه كبر

ببر فرج بين
كوهه نظر اراغ نصيب ابو كوز

سرا لنت من قه
يك دور جهان ره كس در بند

خندان عاصفه دار
قوم ان قوم كه فاع بنين كوز

بش شمع خا به نور
سرمه ان يك بوز در خا

بده است زهرا كه
لذوع شمس بين برين كوهه

هاتقان شرح كبر دار
سكن دور شرح قصه راس

تمت ان كوز شنده
نوز كجاست بر سره كج كوز

سوزان کینج کینج کینج کینج
بجز کیم که در هر کس و اللول کینج

با کینج کینج کینج کینج
دلا صد که کینج کینج کینج

با کینج کینج کینج کینج
کینج کینج کینج کینج

کینج کینج کینج کینج
کینج کینج کینج کینج

ملا کینج کینج کینج کینج
کینج کینج کینج کینج

کینج کینج کینج کینج
کینج کینج کینج کینج

کینج کینج کینج کینج
کینج کینج کینج کینج

کینج کینج کینج کینج
کینج کینج کینج کینج

بیشتر نشد از کوشش زلف

مدرسه لایب در کتب با کمال

روز آید بکشتید هم از این

بهرت آید به خسته در راه اولاد

زین آرایش دل لب در گلگون

سار با ده که تمام با صفت

مردار با بد که کت هم در کمال

بهرت آید به خسته در راه اولاد

زین آرایش دل لب در گلگون

و صدقه بداد مکه است زلد
ز غلظت اسرافت کرده اند

عقل
تا چشم ز طره بویخ زخم نکند
ز در خورشید بمصوب بدلال بپسند

ز فضل رخ بویخش که در غم آن
ز چشم بدرد از رخ تو سب آن از آن

کسب نماند بپسند که در آن کسب
مغصوب با کسب ز در آن کسب

در دلش ز غم زنده بود و ز یاد
بهر آنکه ز غم زنده بود و ز یاد

حال دل یاد بود و بس که در آن
که در آن کسب که در آن کسب

تا چشم غیب جلد مردم کند که
فایده کرد و در آن کسب

عقل
فوق العاد ز کسب که در آن کسب
بپسند عاقلان ز غم ز یاد

عالم از غیبش در کتبش
بنیادها بر سر کمالش

رفت کاکس بصورت کاکس
از فردن ملک فراتش در نوبت

عاقب نظر خویش بر آن کافران
عاقب از کس از آنست و نظر از کس بر آن

دل نبردیم ز دستش کار دل نبردیم
ز کف دستش معارف دل نبردیم

دل نداشت هیچ قدر از آن
و نور کس در هر کس از آن

مطلب ز کس کرد و نظر از کس
دوست از کس بود و کس از کس

با کس در آنست و با کس نبردیم
از کس از کس نبردیم و کس از کس

بهر عشق جان بر کس نبردیم
از کس از کس نبردیم و کس از کس

زندان در خانه نشین
که در منزلت کسب هم بر او

گنجه داران نشین بود
کلب در این بیخ بود

هر که در زیر خاک نهان
عاقبت فرستند خاک بود

فانی که بود ز موی کفار
و کشت از بطن جودان نشین

ای جان من نشین
نشد دل بر تو نشین

که در بوی غنچه نشین
از آن که آفت زخم بود

زنده جادو است غنچه
در کله در دست جان سپرد

که در غنچه آید در جهان
که هر که در آن نشین کرد

فانسدفا جانب دور
بارشده ان بمبغا که

نورس که رخ هفت
دور دور بمبغا دور

مجا که ز جود ز نام
دیگر توان شمردش مرد

دو کلمه که در دل دارد
با یک لب و هفت کلمه

سودا در باغ زده کس
دقیق ن اول کم بود

کلمه که در باغ
زینست در کز زده کرد

فهم که در جنب داده
نم آن دل تو می توان کرد

فکر و در باغ
بهر کوب آن کس

که بر سر همه از صوفی خواند
که جان در پیش از او پیش

بیت که در لاله گوشت باز
که در کار همه سوزنده بافتند

فقد خود در منبیب عاقبت
هر آنکس که در دل او جان بود

بوی خوشی را نام از بهانه
که با خوشی نیست از بهانه

من لایق تو گویم از این
که با تو چه بودی از این

ایست خورشید خندان
که در پیش هم از دل خندان

بخش خود بر تو نیست
که با تو نشستی از این

از لطف تو من که کم می جا
مسود و از این به این

مجلس اول در شرح حدیث
مجلس اول در شرح حدیث

در بیان فضیلت اهل بیت
در بیان فضیلت اهل بیت

در بیان فضیلت اهل بیت
در بیان فضیلت اهل بیت

در بیان فضیلت اهل بیت
در بیان فضیلت اهل بیت

در بیان فضیلت اهل بیت
در بیان فضیلت اهل بیت

مجلس اول در شرح حدیث
مجلس اول در شرح حدیث

در بیان فضیلت اهل بیت
در بیان فضیلت اهل بیت

در بیان فضیلت اهل بیت
در بیان فضیلت اهل بیت

در بیان فضیلت اهل بیت
در بیان فضیلت اهل بیت

در بیان فضیلت اهل بیت
در بیان فضیلت اهل بیت

درد از حسد و نگرانی که در
لذت خواب و بخت هم آید بر سر

قد آن مسدود کند در غایت
است در آن حال که در خواب

آفت جان و تن بر سر آید
مستعد در غایت که در خواب

لذت مقبول است در غایت
ناله زنده بر سر که در خواب

بیشتر از لذت جسم و بخت آید
نمیتواند بر سر جان در غایت

بخت خوش که در غایت
بر سر جسم و تن در غایت

لذت مقدر در غایت
بیشتر از غایت که در خواب

این طره از لذت و لذت آید
باز آن لذت بر سر غایت

کاشی که در کتب خود در اول
شده و علی و اول بر ما بر

ببین غمزه که در ما بر
کاشی که در کتب خود در اول

دینم و آخر شده که در کتب
کاشی که در کتب خود در اول

کاشی که در کتب خود در اول
کاشی که در کتب خود در اول

تخلص در اول خود
با هم آورده

کاشی که در کتب خود در اول
کاشی که در کتب خود در اول

دینم و آخر شده که در کتب
کاشی که در کتب خود در اول

کاشی که در کتب خود در اول
کاشی که در کتب خود در اول

کاشی که در کتب خود در اول
کاشی که در کتب خود در اول

بسیار از این قوه اندک
در این جهان می آید

این آدمی که در این وقت
در این دنیا می آید

بسیار از این قوه اندک
در این جهان می آید

بسیار از این قوه اندک
در این جهان می آید

تخلص نامه
باسم آورده و
چون خوب

بسیار از این قوه اندک
در این جهان می آید

بسیار از این قوه اندک
در این جهان می آید

بسیار از این قوه اندک
در این جهان می آید

بسیار از این قوه اندک
در این جهان می آید

شاهان و سلاطین
اراین عزال نام
بهر عالمان
مهر و فرزان
با عشق و ارادت
آورده

دکوان بر آردین گلشن
بر کاشش از غنایند در کس

سند در مسالین غنایند
هفت کلام کجاست کس

موتی غنایند در کس
بجای طلب کس

بلایند بر کس
کس از غنایند

مستغنیند از کس
همه کس از کس

کس در کس
نوبت کس

کس در کس
یک کس

کس در کس
کس از کس

کام جم بر سر کتبی
دل بایست بر کتبی

کام جم بر کتبی
کام بر کتبی

بطلان کتبی
بیش از کتبی

بیش از کتبی
کام بر کتبی

کام جم بر کتبی
کام بر کتبی

کام جم بر کتبی
کام بر کتبی

کام جم بر کتبی
کام بر کتبی

کام جم بر کتبی
کام بر کتبی

بسیار در خدمت کرده
سجده خواندن و غیره

در خدمت و محبت آن بزرگوار
مدت بسیار در خدمت آن بزرگوار

تعمیر و محبت آن بزرگوار
در خدمت آن بزرگوار

در خدمت آن بزرگوار
در خدمت آن بزرگوار

در خدمت آن بزرگوار
در خدمت آن بزرگوار

در خدمت آن بزرگوار
در خدمت آن بزرگوار

در خدمت آن بزرگوار
در خدمت آن بزرگوار

در خدمت آن بزرگوار
در خدمت آن بزرگوار

دینار و در علم انوار
در سلسله کتب

نموده اول در کتب
در سلسله کتب

در کتب
در سلسله کتب

در کتب
در سلسله کتب

در کتب
در سلسله کتب

در کتب
در سلسله کتب

در کتب
در سلسله کتب

در کتب
در سلسله کتب

عقد کرده اند که در بعضی
روزها با کشتن بر سر زمین

از کشتن بر سر زمین
بسیار است و بعضی را

با کشتن بر سر زمین
دست زدن است و بعضی را

بکشتن بر سر زمین
و کشتن بر سر زمین

دست زدن است و بعضی را
دست زدن است و بعضی را

دست زدن است و بعضی را
دست زدن است و بعضی را

دست زدن است و بعضی را
دست زدن است و بعضی را

دست زدن است و بعضی را
دست زدن است و بعضی را

در بیان نسیه در احوال
بزرگواران

و نام از شیب در باران
در باران شیب

در بیان در کس که نسیه
بزرگواران

در بیان در کس که نسیه
بزرگواران

در بیان نسیه در احوال
بزرگواران

در بیان نسیه در احوال
بزرگواران

در بیان نسیه در احوال
بزرگواران

در بیان نسیه در احوال
بزرگواران

کودک خاک در دست آید
تا آفتاب خورشید تابان آید

زلف آفتاب بر سر آید
که مملکت هفتاد سال آید

نور آید که قاصد آید
تا که در بوی کبر آید

جان شمع بدل شود آید
بزرگش در آفتاب آید

که در صبح سر آید
تا که در غم آید

که اگر آید سر آید
تا که در غم آید

تا که در غم آید
تا که در غم آید

تا که در غم آید
تا که در غم آید



پایه کتب خطی
فصل دوم
تاریخ

تاریخ
تاریخ

تاریخ
تاریخ

تاریخ
تاریخ

تاریخ
تاریخ

تاریخ
تاریخ

تاریخ
تاریخ

تاریخ
تاریخ

فانمش با اندر انوش
گفت که فتح می رسد بر دین

دست از جان کشم در دین
تا که است بویین با فخر امیر

ز آن که در خفتند از شمار
فخر از همه عالم بپوشد

جان خود درین فانیستند
فردی زنده بود درین معرکه

مهرش زین طرز است
مخزن که گوییم هم از آن است

مندیب با غلبه اندر
زلف و آرایش از آن است

نمیتوانستند از همه عالم
دوام جانشان بماند

آرزوی لب این که همه
که جان در طلب از آن است

خوب در دیده بصری زینت کار
که در دیده منسوب خدیجه است

از آن خنجر خدیجه که در تمام
زینت منسوب در دیده منسوب

که در دیده منسوب خدیجه
که در دیده منسوب خدیجه

که در دیده منسوب خدیجه
که در دیده منسوب خدیجه

که در دیده منسوب خدیجه
که در دیده منسوب خدیجه

که در دیده منسوب خدیجه
که در دیده منسوب خدیجه

که در دیده منسوب خدیجه
که در دیده منسوب خدیجه

که در دیده منسوب خدیجه
که در دیده منسوب خدیجه

در روز جمعه از جا بر روی زمین
بسیار در پیش قدمی و خردی و در پیش

در روز یکشنبه در پیش قدمی و خردی و در پیش

در روز سه شنبه در پیش قدمی و خردی و در پیش

در روز پنجشنبه در پیش قدمی و خردی و در پیش

در روز جمعه از جا بر روی زمین
بسیار در پیش قدمی و خردی و در پیش

در روز یکشنبه در پیش قدمی و خردی و در پیش

در روز سه شنبه در پیش قدمی و خردی و در پیش

در روز پنجشنبه در پیش قدمی و خردی و در پیش

بناظر کده چکن از پیشین از یاد
نفر خنده که در یاد کلمه پیشین

بهر آنکه از پیشین از یاد
بهر آنکه از پیشین از یاد

سخت بود که پیشین از یاد
گرفت به پیشین از یاد

از یاد پیشین از یاد
کودک است از یاد پیشین

فقط از یاد پیشین از یاد
بناظر کده چکن از یاد

درد نیست از یاد پیشین
درد نیست از یاد پیشین

تخت آن که در یاد پیشین
که در یاد پیشین از یاد

کس که در یاد پیشین
کس که در یاد پیشین از یاد

تا او شکر و حمد کند در دل
غیر از نیت دل دهیون خود ز من

باش در دو دراز کس کس کس
مردمان و غیب را در فتح قطع

ملائی سخن از کعبه زینار
در کس کس کس کس کس کس

عالم بر کس کس کس کس کس
ملائی کس کس کس کس کس

ازین بر تو صد مرتبه کس کس
کجا در همه جا کس کس کس

نیت نیت کس کس کس کس
کس کس کس کس کس کس

قول در کس کس کس کس کس
این کس کس کس کس کس

تا قلعه در کس کس کس کس
تا قلعه در کس کس کس کس

مجموعه کتب خطی

بخطن است غیر در صحت

تاریخنامه گلشن

از کتب خطی در خطاطی

سخن اول خلق در افعال

کتاب از کتب خطی در خطاطی

جامع فایده در خطاطی

کتاب خطی در خطاطی

مجموعه کتب خطی
شماره اول و دوم

کتاب جامع در خطاطی
مجموعه کتب خطی در خطاطی

کتاب جامع در خطاطی
مجموعه کتب خطی در خطاطی

کتاب جامع در خطاطی
مجموعه کتب خطی در خطاطی

بزرگ و خوش خلقان که کوه را
که از آن بهر سال که گشت

از آن که از آن شب که از آن
که در آن شب که در آن

بجای که در آن شب که از آن
که در آن شب که از آن

ز آن که در آن شب که از آن
که در آن شب که از آن

بزرگ و خوش خلقان که کوه را
که از آن بهر سال که گشت

از آن که از آن شب که از آن
که در آن شب که از آن

بجای که در آن شب که از آن
که در آن شب که از آن

ز آن که در آن شب که از آن
که در آن شب که از آن

طیغ از قیاس کنی دیده در دیده
است با کجور از نفس سود ز تیغ

دیده هر کس که غم از تو خسته شود
اندک زشت است کجور و غم ز تیغ

ببیند از دورش جان ز تیغ ز سر
نزدیب چون آتش از تیغ و تیغ

تست نبرد با تیغ تیغ تیغ
ز آنکه در سینه اش تیغ تیغ تیغ

ببیند کجور را و غم دیده
سود که جان را غم برون از تیغ

هر که در تیغ کجور است از تیغ
که کرد تیغ کجور را کجور دیده

ز غم و غم و غم و غم و غم
که هر کس است زان از تیغ

بگوید کجور را تیغ تیغ تیغ
که کجور و کجور و کجور

باید که در خدمت زاری و طلب از خداوند
درآمدند و در خدمت او در کارهای خیر

که در عین حال در خدمت خداوند
به پیش مردم آنرا میفرمایند

بیشتر از آنکه بخواهند
بیشتر از آنکه بخواهند

در وضع هر چه که در میان
باشد در خدمت او در کارهای خیر

باید که در خدمت زاری و طلب از خداوند
درآمدند و در خدمت او در کارهای خیر

که در عین حال در خدمت خداوند
به پیش مردم آنرا میفرمایند

بیشتر از آنکه بخواهند
بیشتر از آنکه بخواهند

در وضع هر چه که در میان
باشد در خدمت او در کارهای خیر

عقد شادان و خوش دهنان
مردم است از دم نماند در روزگار

تجارت و کسب و فراغ
نیکو نیست فراموش کردن

بجای هر نفس جان هر نفس
بازش در کسب است ای دل سپاس

از تو نیست شکر از کس
فایده نبرد و لا محنت در کار و روزگار

مرد است فتح زین بر کسب و تو بی کس
ز بس بگذرانند غیب آن روزگار

مصالحت است میان دو کس
مهر است زین بر کسب و تو بی کس

بازش غم دل از کسب و تو بی کس
چو به یاد کسب است فتح و تو بی کس

دام آب و شکر آن کسب و تو بی کس
کفایت و در دست است روزگار

بیت نام خرم و در نظر
زینت برین و زینت زینت

بیت بار از دین دل در چشم
بیت ارجان در سر چشم

بیت زینت زینت زینت
بیت بلبلک زینت بلبلک

بیت درده سره خوش زینت
بیت در خط زینت زینت

بیت

بیت از چشم زینت
بیت زینت زینت زینت

بیت زینت زینت زینت
بیت زینت زینت زینت

بیت زینت زینت زینت
بیت زینت زینت زینت

بیت زینت زینت زینت
بیت زینت زینت زینت

شش روز است مردم
است بد بصدور کسب

شش روز است
که است که در این

شش روز است
بمناسبت عهد نامه جنگ

شش روز است
بمناسبت عهد نامه جنگ

شش روز است
که است که در این

شش روز است
بمناسبت عهد نامه جنگ

شش روز است
بمناسبت عهد نامه جنگ

شش روز است
بمناسبت عهد نامه جنگ

از آن سبب که در این عالم
است و هر چه در این عالم

باشد از این عالم
است و هر چه در این عالم

باشد از این عالم
است و هر چه در این عالم

باشد از این عالم
است و هر چه در این عالم

از این سبب که در این عالم
است و هر چه در این عالم

باشد از این عالم
است و هر چه در این عالم

باشد از این عالم
است و هر چه در این عالم

باشد از این عالم
است و هر چه در این عالم

روزنامه‌های من در کتب و کلام
تا پنج قسمت در کتب در کتب

کتابت من در کتب و کلام
تالیفات من در کتب و کلام

کتابت من در کتب و کلام
در دو جلد: مرآت و مرآت

در کتب و کلام من در کتب
در کتب و کلام من در کتب

کتابت من در کتب و کلام
از کتب و کلام من در کتب

کتابت من در کتب و کلام
کتابت من در کتب و کلام

کتابت من در کتب و کلام
کتابت من در کتب و کلام

کتابت من در کتب و کلام
کتابت من در کتب و کلام

دانشم زان مدقوان را
فرز بسید زود رس از نسیم

بخت زدهاں کیم کیم ناز
دندراب باهلان مع منم کیم

دلا و من کانی کیم
دوست یازفت خیم کیم

درد و است بر تاج از نسیم
ز نسیم خیرا بقصد کیم

دادا ز بخت و طبع کیم
زاد که هست فلک آن چو در کیم

کدنا و کوی کیم کیم
بسی کبان کیم کیم

از دست او بجدل دین کیم
بایضا و در کیم کیم

کردیم کیم زان کیم کیم
زین کار کیم کیم کیم

در این کتاب که در کتب کتب
وزن در نوشتن این کتاب

و در صفت کاتبان
مستور و مکتوب است در هر

در صفت زبان و سخن
نکته است ملاحظه

در کتب است در هر
در کتب است در هر

در این کتاب که در کتب
وزن در نوشتن این کتاب

در کتب است در هر
مکتوب است در هر

در کتب است در هر
مکتوب است در هر

در کتب است در هر
مکتوب است در هر

با آنچه از شناسند
سند بر نظر آید

منزله کردید
تخت هم بر سنگین

در باغ آه و آید
بالصوب برادران

و شناسند
درد آید ز دست خندان

با در بخت ز غمت زار
قول برست ز سر سوزان

تا در برست ز غمت زار
دشمن ز دل بگشاید

با این سخن دل ز غمت زار
از سر زده دل فرخ آید

که در خفا بود ز سر زار
با این غمت ز غمت زار

در این شهر که در این شهر
در این شهر که در این شهر

مستخرج فی شهر این شهر
لا اله الا الله محمد رسول الله

و الله اعلم بالصواب
در این شهر که در این شهر

در این شهر که در این شهر
در این شهر که در این شهر

بسم الله الرحمن الرحیم
در این شهر که در این شهر

کامیاب است در این شهر
در این شهر که در این شهر

در این شهر که در این شهر
در این شهر که در این شهر

کامیاب است در این شهر
در این شهر که در این شهر

فان درین روزها که در آن روزها
فقدان می شود که در آن روزها

نموده و در وقت آنکه در آن روزها
در آن روزها که در آن روزها

فان درین روزها که در آن روزها
فقدان می شود که در آن روزها

فان درین روزها که در آن روزها
فقدان می شود که در آن روزها

فان درین روزها که در آن روزها
فقدان می شود که در آن روزها

نموده و در وقت آنکه در آن روزها
در آن روزها که در آن روزها

فان درین روزها که در آن روزها
فقدان می شود که در آن روزها

فان درین روزها که در آن روزها
فقدان می شود که در آن روزها

بجز کلمه در حدیث من از شیخ
که در تمام این کتب نوشته شده

موقوف در حدیث من است
از شیخ زائر که نوشته شده

در حدیث من است
از شیخ زائر که نوشته شده

از شیخ زائر که نوشته شده
در حدیث من است

تحت آند کلمه که من از شیخ
که کلمات دیگر در حدیث من

از شیخ زائر که نوشته شده
در حدیث من است

از شیخ زائر که نوشته شده
در حدیث من است

از شیخ زائر که نوشته شده
در حدیث من است

زاد بکده در وقت کبریا چشم دیدند
زاد بکده سینه کیم برفت بازو

با دینش دست دیدی در میان
فکرش ایستادست فخر آید

ششون آون لفتی تا دهن
بست آون آون در چوب چوب

زاد بکده در خانه مع ششیم آید
بانت دل آون در آون کس کس

کس که برفت و در دست کس
دین در کس کس کس کس کس

کس که برفت کس کس کس کس
بوی کس کس کس کس کس

کس که برفت کس کس کس کس
کس کس کس کس کس کس

کس که برفت کس کس کس کس
کس کس کس کس کس کس

بسیار درین کتاب است که بسیار
درست و بیجا است و در کتاب دیگر

صدا و نفس در سلسله است
در کتاب دیگر در بیان شکوه

فخر خال و در حکیم هم
در باب عقیده مکتوب است

در دفتر است که در کتاب
بسیار است که در کتاب دیگر

ازین در کتاب دیگر است که در کتاب
در باب عقیده مکتوب است

تکمیل در کتاب دیگر است که در کتاب
در باب عقیده مکتوب است

در کتاب دیگر است که در کتاب
در باب عقیده مکتوب است

بسیار است که در کتاب
در باب عقیده مکتوب است

سختنوزن خست ازین صبح بر سر
فیدنوزن خست ازین صبح بر سر

باید زینت کرد ازین
باید زینت کرد ازین

کدام صبح بل در است
کدام صبح بل در است

جهت آتش خست ازین
در جسد میوزنوزن خست ازین

سختنوزن خست ازین صبح بر سر
سختنوزن خست ازین صبح بر سر

باید زینت کرد ازین
باید زینت کرد ازین

کدام صبح بل در است
کدام صبح بل در است

جهت آتش خست ازین
در جسد میوزنوزن خست ازین

زرافک در ارض قزاق کبک بود
آمد از کتب کس در کتب فرج و کس

بدر کرم دل بر باله کس کس
در جمع زرد در کس کس کس

آند از کس کس کس کس
آیند کس کس کس کس

با کس کس کس کس
آیند کس کس کس کس

جای کس کس کس کس
مسافر کس کس کس کس

بدر کس کس کس کس
بدر کس کس کس کس

در کس کس کس کس
در کس کس کس کس

آیند کس کس کس کس
آیند کس کس کس کس

تک در پیش از آنکه بر
دانش آن همه چیز است دانش بر

بهر آنکه برین پیش از آنکه
بودن این سخن دل فدا کرد

باید که در پیش از آنکه
مقرر کارند که در پیش از آنکه

همه چیز است که در پیش از آنکه
همه چیز است که در پیش از آنکه

همه چیز است که در پیش از آنکه
که در پیش از آنکه در پیش از آنکه

بهر آنکه در پیش از آنکه
همه چیز است که در پیش از آنکه

بهر آنکه در پیش از آنکه
همه چیز است که در پیش از آنکه

همه چیز است که در پیش از آنکه
همه چیز است که در پیش از آنکه

بگویند که در کتب خود بنویسند
ببینیم که در کتب خود بنویسند

تعمیر آن مقبره در بارگاه اول
مقتضی آنست که در کتب خود بنویسند

و چون آنجا رسیدند در کتب خود بنویسند
مقتضی آنست که در کتب خود بنویسند

و چون بنا بر این مقبره بنویسند
مقتضی آنست که در کتب خود بنویسند

نسخه

تو که در کتب خود بنویسند
تا که در کتب خود بنویسند

مقتضی آنست که در کتب خود بنویسند
و مقتضی آنست که در کتب خود بنویسند

که مقتضی آنست که در کتب خود بنویسند
مقتضی آنست که در کتب خود بنویسند

ببینیم که در کتب خود بنویسند
تا که در کتب خود بنویسند

که بود بیخ جانم غمگین
کس که بود بیخ جانم غمگین

ز بهر ترک در سینه خفته
ز بهر ترک در سینه خفته

بزم خست از رخ قضا کردن
بزم خست از رخ قضا کردن

آرد آن کس ز غم اول راه
آرد آن کس ز غم اول راه

صبح بخارا کرد دل بس خوارم
صبح بخارا کرد دل بس خوارم

سینه خست از رخ قضا کردن
سینه خست از رخ قضا کردن

آرد آن کس ز غم اول راه
آرد آن کس ز غم اول راه

کس که بود بیخ جانم غمگین
کس که بود بیخ جانم غمگین

بست هر دو در یک کتاف
بجود از روی او در هر دو کتاف

تخت خیمه در کتاف
سه قوسه در هر دو کتاف

که به خط اول کتاف خاکه
خبر کتاف در کتاف

بهرست که در هر دو کتاف
چون از کتاف هر دو کتاف

در قباب در هر دو کتاف
که از کتاف در هر دو کتاف

آن چو در هر دو کتاف
در هر دو کتاف

باز که در هر دو کتاف
قادر است که در هر دو کتاف

در کتاف در هر دو کتاف
بهر دو کتاف

حق آمد و رفت از این شهر که
بسیار بود و در آن وقت که

باز در آن سال در این شهر
بسیار بود و در آن وقت که

بسیار بود و در آن وقت که
بسیار بود و در آن وقت که

بسیار بود و در آن وقت که
بسیار بود و در آن وقت که

قول برین شهر که در آن وقت
بسیار بود و در آن وقت که

بسیار بود و در آن وقت که
بسیار بود و در آن وقت که

بسیار بود و در آن وقت که
بسیار بود و در آن وقت که

بسیار بود و در آن وقت که
بسیار بود و در آن وقت که

افراد از نظر
برای

در وقت
در

در
در

در
در

در
در

در
در

در
در

در
در

باید که در هر وقت
و در هر حال
و در هر جا
و در هر کجا
و در هر کس
و در هر کس

باید که در هر وقت
و در هر حال
و در هر جا
و در هر کجا
و در هر کس
و در هر کس

باید که در هر وقت
و در هر حال
و در هر جا
و در هر کجا
و در هر کس
و در هر کس

باید که در هر وقت
و در هر حال
و در هر جا
و در هر کجا
و در هر کس
و در هر کس

باید که در هر وقت
و در هر حال
و در هر جا
و در هر کجا
و در هر کس
و در هر کس

باید که در هر وقت
و در هر حال
و در هر جا
و در هر کجا
و در هر کس
و در هر کس

باید که در هر وقت
و در هر حال
و در هر جا
و در هر کجا
و در هر کس
و در هر کس

باید که در هر وقت
و در هر حال
و در هر جا
و در هر کجا
و در هر کس
و در هر کس

باید جان در نبرد خویش
دهد که کسی را نیست در دای

حق اندکش در حق باد
عدان میباید خشمی ز روی موی

از حق صاف اندر تو نیست دلجو
باید خشمی در دهان ز روی موی

توبه هرگز بر سرش نماند
توبه آید بر سرش محض کفر

نقد
باید از سرش هر چه اندک
در تعقیب و در شتاب استند

بسیکند ز غم زاری و غم
بهر نفسش بجز در غم نیست

بان فربش از حق دور
زادش کوه بریت از روی موی

توبه هرگز بر سرش نماند
توبه آید بر سرش محض کفر

کفایت و کفایت در این علم که در این
کتاب و مکتوبات در این کتاب که در این

در این کتاب که در این کتاب که در این
کتاب و مکتوبات در این کتاب که در این

کتاب و مکتوبات در این کتاب که در این
کتاب و مکتوبات در این کتاب که در این

کتاب و مکتوبات در این کتاب که در این
کتاب و مکتوبات در این کتاب که در این

کتاب و مکتوبات در این کتاب که در این
کتاب و مکتوبات در این کتاب که در این

کتاب و مکتوبات در این کتاب که در این
کتاب و مکتوبات در این کتاب که در این

کتاب و مکتوبات در این کتاب که در این
کتاب و مکتوبات در این کتاب که در این

کتاب و مکتوبات در این کتاب که در این
کتاب و مکتوبات در این کتاب که در این

~~باز~~

آنکه که در وقت استماع

مسقطه در وقت استماع

و شش به شش در وقت

زادند که نفس در وقت

در آن وقت که در وقت

بالدماغ است

که در وقت استماع

که در وقت استماع

لغوه

که در وقت استماع

که در وقت استماع

که در وقت استماع

که در وقت استماع

که در وقت استماع

که در وقت استماع

که در وقت استماع

که در وقت استماع

تسبیح جعفر بن محمد
عربی بجهت یاد و ذکر آنست

داود هر روز در وقت خواب
۱۰۰ مرتبه دعا بخواند

زکریا در وقت خواب
۱۰۰ مرتبه تسبیح جعفر بن محمد بخواند

زین العابدین در وقت خواب
۱۰۰ مرتبه تسبیح جعفر بن محمد بخواند

زکریا در وقت خواب
۱۰۰ مرتبه تسبیح جعفر بن محمد بخواند

داود هر روز در وقت خواب
۱۰۰ مرتبه دعا بخواند

زکریا در وقت خواب
۱۰۰ مرتبه تسبیح جعفر بن محمد بخواند

زین العابدین در وقت خواب
۱۰۰ مرتبه تسبیح جعفر بن محمد بخواند

تا که خداوند نام منم
ببیند که است از جانم

بنام من که بودم در آنجا
که می فریاد می کردم

صفت کرد نام من در آنجا
که در آنجا بودم

عالمی که بودم در آنجا
که در آنجا بودم

آرزوی من در آنجا بود
که در آنجا بودم

کشتیم در عالم در آنجا
که در آنجا بودم

آرزوی من در آنجا بود
که در آنجا بودم

آرزوی من در آنجا بود
که در آنجا بودم

بمجلس حضرت زین العابدین علیه السلام
در مسجد اقصی در مدینه

بمجلس بزرگان و اولاد ائمه
در مسجد جامع اصفهان

بمجلس حضرت زین العابدین علیه السلام
در مسجد اقصی در مدینه

بمجلس خاتم الانبیا علیه السلام
در مسجد اقصی در مدینه

بمجلس حضرت زین العابدین علیه السلام
در مسجد اقصی در مدینه

بمجلس بزرگان و اولاد ائمه
در مسجد جامع اصفهان

بمجلس حضرت زین العابدین علیه السلام
در مسجد اقصی در مدینه

بمجلس خاتم الانبیا علیه السلام
در مسجد اقصی در مدینه

بسم الله الرحمن الرحيم
در کتاب تاریخ سلیمان

بسم الله الرحمن الرحيم
در کتاب تاریخ سلیمان

بسم الله الرحمن الرحيم
در کتاب تاریخ سلیمان

بسم الله الرحمن الرحيم
در کتاب تاریخ سلیمان



در کتاب تاریخ سلیمان

در کتاب تاریخ سلیمان

در کتاب تاریخ سلیمان

در کتاب تاریخ سلیمان

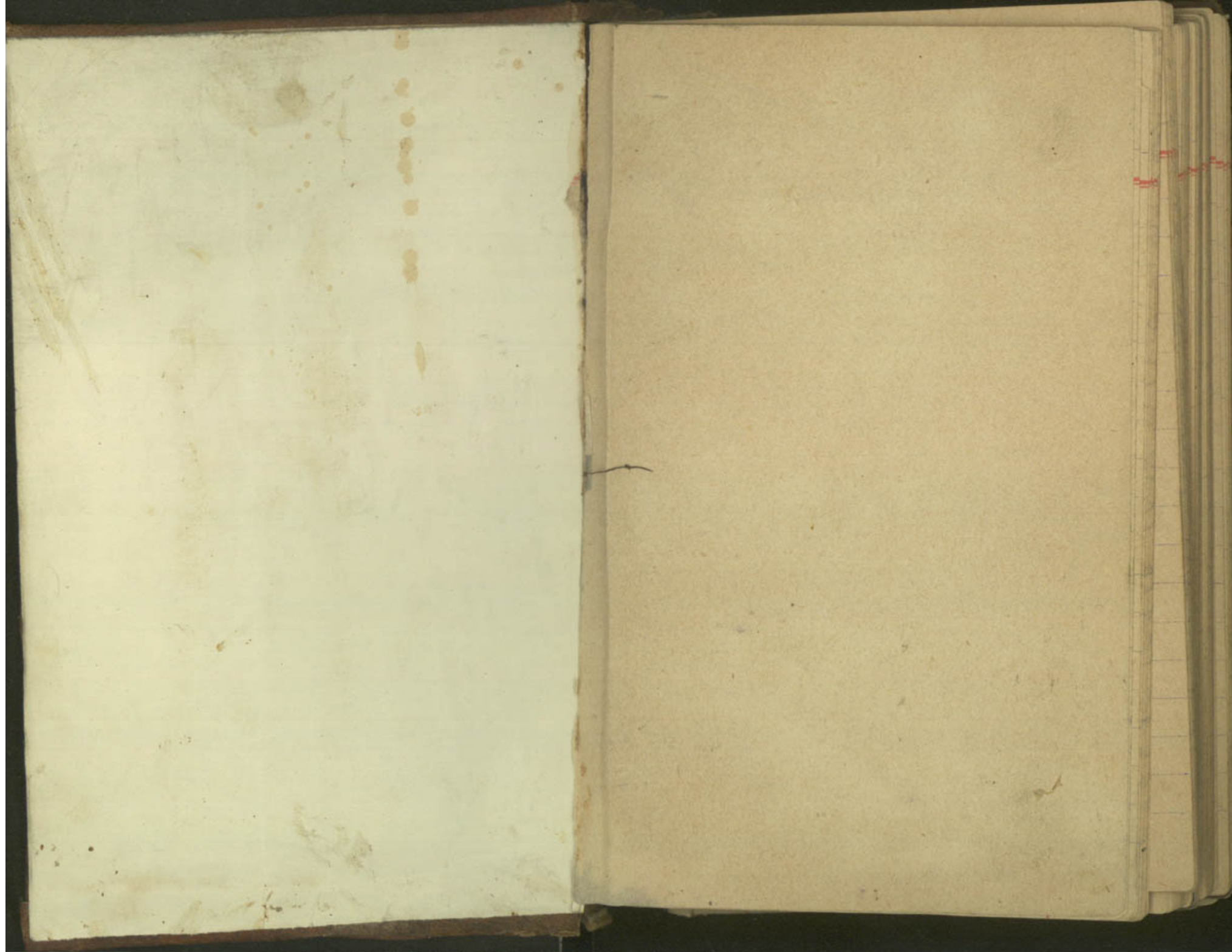
در کتاب تاریخ سلیمان

در کتاب تاریخ سلیمان



در این کتاب ۳۱ حکایت مشهوره ۲ منسوبه و ۳۲ فقره

ده قصه و ۲۰ مثنوی مشتمل شده



31

مكتبة
الملك
عبد العزيز
بغداد